نمره ۱۸

۱۶

سفرنامه بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحیم

در باب سفر بلوچستان که اهمیت و رسوماتی که باید در آنجا صورت انجام داده شود
در جواب تلگرافهای وزارت جلیله خارجه تلگرافی و تحریراً اظهار رأی نموده بودم ما
توسط حضرت مستطاب اشرف اتابک اعظم دامت شوکته بعرض خاکپای جواهرآسای همایون
روحی فداه رسید لوازم و تدارکات و غیره را آنچه عرض کرده بودم قبول
فرموده لکن به تهیه آنها فرمودند لیکن در کم و کیف و تهیه آنها مشغول شدند به جهت اجرا
وزارت جنگ و غیره شد که جواب لازمه حاصل و منتظر جواب شدم در ازای مدت
نه تدارک رسید و نه امر که بنده خود تهیه نمایم حتی دو تا توپ هم به رسم سیاهی و بیمنطق
که حسب الامر مقرر شده بود تا نیمه شعبان بکرمان برسد نرسید تا ماه رمضان که
یک باره دیدم دستخط مبارک صادر گردیده است که تلگرافخانه کرمان حکم شده از اردو
بلوچستان نماید چون هیچ وقت در اطاعت اوامر ملوکانه تکاهل نورزیده و ابدا
چون و چرا نکرده است اطاعتاً لله روز دوم رمضان از کرمان حرکت
نمودم

نمودم حرکت از کرمان سلخ شعبان سنه ۱۳۱۹ ۲۲ دسامبر سنه ۱۹۰۱ ۱۲ نوامبر در حقیقتی
در قطار بود پنجاه و سفرش را حمل نماید شتر بود چاپار در شترخانه را حرکت بدهد
باسی اسب و چهار قاطر و ده شتر در طویله حاضر بود از کرمان خارج شده تا کرد از زمینی
در سر آسیاب توقف کردم سر آسیاب در یک فرسخی شهر کرمان است خیلی با صفا است
جناب سعید السلطنه جناب حکام را تمام کرده نقاره خانه را ختم نمودم و منهم
در آن روز نیم مشغول پذیرائی واردین و رسیدن سلطان حسین خان کارها
دستور العمل شدم سر آسیاب مال حاجی سهراب خان مرحوم است مرحوم ناصرالدوله
آنجا را برای خود بقره کاه ساخته مرحوم از نو بخشیده است در وسط حوضی است
که آب قنات تماماً در آنجا داخل و خارج گردیده مزارع می‌رود دور اطراف حوض اطاقها
باغ و صحرا و کوه منظر دارد و در اقتضا هم از نظر زینت است
آنروز در شهر حسین خان کافی الملک سراخور را گذاشته بودم از هر جا قاطر
پیدا کرده روانه دارد جناب عدل السلطنه وعده کرده بود خود شخصاً
قاطر دارد هم و صد شتر حاضر نماید نه قاطر رسید نه شتر تا دیروز یک کالسکه را
شهر فرستادم نوشتم از هر جا باشد قاطر را انداخته بیارد و باری بار

تا ما بان شش فرسخی شهر رسانند زنگ چهار ساعت از نصف رفته مستحضر شدم فی‌الفور تا
گفتم هر چه اسب در طویله حضرات زین کرده آوردند حاضر سوار شوند و کالسکه را
ببندند خود و آدمها سوار شدیم و میرزا لطف‌الله هم که با عدل السلطنه حاضر بوده گفتم
بروند هر چه زودتر [illegible] راه ببندند از آنجا دو سه نفر زود [illegible] و پیش
گذاشته بردیم [illegible] آمدن [illegible] [illegible] را بار کرده با [illegible] خود را وا
شدیم تا هوا روشن بود راندیم چون باران دسته راهها را خراب کرده
بود و باز باران کم کم میریخت زحمت میراندیم تا هوا تاریک شد باران از [illegible]
برگشت [illegible] تا آنجا گرفتند [illegible] راه را گم کردیم فانوس [illegible]
در کیف خانم [illegible] درآورده روشن کردیم خانم دست محمد حسن بیگ جلودار [illegible]
و [illegible] تا راه را پیدا کرد کالسکه را پیچیدیم افتادیم براه فانوس کالسکه خراب
کالسکچی خورت شمع تازه گذاشته روشن [illegible] [illegible] نمیگرفت [illegible] شد
شدم [illegible] از دست گرفتم با شمع زد توی کالسکه روشن کردیم [illegible]
[illegible] کالسکچی نشسته [illegible] اسب آوردم [illegible] تا راه [illegible]
دیدم سوارهای عقب مانده می‌آیند و رسیدند از کالسکچی [illegible]

[illegible]

معلوم شد راه را پیدا کرده‌ایم ولی رو بشهر بردیم دوباره برگشتیم دیدم بعضی از آدمها
[illegible] اسب در [illegible] و [illegible] با تنهائی وارد ده راندیم [illegible]
بود که ما ان رسیدیم اول فانوس داریم جلو آدمهای عقب مانده [illegible] را
برای تهیه منزل فرستاده بودم [illegible] بخاریها را هم آورده روشن کردیم [illegible]
[illegible] چراغ فرستاده آوردند [illegible] کردیم [illegible]
[illegible] بود [illegible] سعد السلطنه رسیده بود [illegible] بود
[illegible] چند نفر در [illegible] منتظر بودم ولی [illegible] بود [illegible] آدمها را
باری تا آدمها رسیدند همه را فرستادم دم بخاری گرم شدند و [illegible] کردند
[illegible] قدری تخم مرغ تهیه با قدری [illegible] کردند [illegible] آوردند [illegible] صرف [illegible]
[illegible] پیدا کرده آوردند [illegible] لحاف را [illegible]
یک لحاف با یک [illegible] خودم با [illegible] [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] گم شده [illegible] رختخواب [illegible]
در رختخواب [illegible] رختخوابی که هر شب [illegible]
[illegible] از زحمات [illegible] این وضع [illegible]

روحانی اسلامبول ترجیح میدادم علی الخصوص که زحمت در ضرورت

دو شهرهای شان دادم و غیرت و عصبیت در آن نمودم بطوریکه شخصی انصاف بود

و انتظار داشتم قیمتی نگذاشته

باری صبحی شش نفر شتر زدند و اسبابهای شهری آوردند و چهار راس قاطر

در اسباب اشترخانه بار کرده از شهر بیرون نمودند آنهم راه را گم کرده در صحرا

مانده بودند ما مجبور از لوازم از رختخواب و غیره چیزی نیست تا این ساعت در خیال

حرکت هستیم از دست این نوع سفر کردن در بلوچستان بطرح تعریف که کرده ام اگر اتفاق بشنوم

میگویند تکلیف بر هر جا میرود و پشت سرش رفتن است ولی اینجا فرنگستان نیست بطور

سر جا یا مان نهادن نفهمیده است این صحبت خاطرم ساده و حرف فکر از آنها یکی

نامیون را که نوشته اند نامیون که در بلوچستان حرف و صحبتی میگویم مرسی یکی از زن آنان

گفت میدانم در سفارتی است میکنند ولی تکلیف فرشت ارش رفتن است

گاهی صدای قشقره هم بگوشم میرسد بعضی هم دعا و تسبیح میگویند از حال کسی غافل نیست امروز ناهار

نهار بکباب و شیر و نان پنیر ختم شد شکر خدا را همه تر و تازه نیستیم

ماهان خورده مالک است خالصه دولت و زندگی است فرمین تر نامم که آذوقه را خرج

بدهد

بلوچستان را همیشه از آنجا تسخیر نموده اند صالح آقا محمد علی ما خواجه زادی تعقیب کرد

خریده است مزارش هم انجاست در همین مکان است خیلی مختلف شده اند و متولی نماشی

آقا سید محمد صادق بسیار آباد و خوب نگاه داشته است تمام صحن و گلدسته‌ها کاشی است

وفاتش هم انجاست در سنه ۸۳۴ بوده است تولدش در سنه ۷۳۱ تاریخ امرا زادگان ایشان هستند

بواسطه رونقی که در کار خود دیده وزرا النفس قدسیه او خود داشته بود در ارادت بهم رسانیده

واین قصبه را بنا نهاده است بعد شاه عباس غفران پناه محمد شاه دولت فرمین بین را

وقف کرده و بعد از این هم وقفی شده است من خودم در سفر قبل بزیارت مرقد مطهرش

نایل شدم در باره خودکرامت دیدم در راه الله بودن آن سنگی در خود دارم نان

کلیه جای با صفات کوههای پست و زنده با درود غابات زیاد دارد میگویند در قدیم

زین آب روانیکه دارد و شهر بوده است حالا در خود ماهان مصرف شده آنجا را آباد کرده

و شهر نمیرود

امروز عصری بگذشته قطار دار و چند صفت کجاوه و مفرش آورده اند علاء محمیلی

شوکت الممالک پسر حاجی نجف الدوله رئیس فوج شوکته هم رسیده از شهر گفته که از بابت نهکی

در منزل آورده است و سنار با نگه دار ماهان با همراه بردار بری آنهم تعلیف

و زنبل آورده است مشغول تهیه است در این سفر قرار داده‌ام تمام همراهان ما الی برکابی [illegible]

دستخوش است و همه طویله تمام سوار باشند در وقت آرامی شتر زدن جا در ها و انجام خدمات دیگر

بشوند وقت ضرورت تفنگ را بردارند مشغول انجام خدمات نظامی باشند و شتر را [illegible] نا پیدا دلی

یک شب سربازها قدری دیگر غارت آورده‌اند و با [illegible] قاطر و قاطرچی کردن [illegible] قراولی و [illegible] ام

بچه‌ها زلف شانه کرده‌اند و فروش که روی [illegible] امر و قصدی با طرف لازم بعد [illegible]

و کوچی [illegible] را بار کرده‌اند چند عدد قاطر بیرون کرده در بالا خریدم در این کار کاه هم

کم است زمین را پیش تخم می‌کنند تا با دو قاطر چه رسد از آسیب محمد رشتی که در این است

تحصیل کرده دست رسول است که می‌گویند در یا از تجارت صحیح شاه همه آنها شعبه [illegible] است از قم [illegible]

کردم آدم سالم متعبد و بطریق شریعت مشغول عبادت است از کم [illegible] گندم صحبت کرده قرار داده‌ام

که خود در عقب از شهر [illegible] در راه [illegible] نان هم نقره [illegible]

سلوک [illegible] درویش حقیقی است آنها که چشم خمار کرده گردن کج می‌کنند آه می‌کشند [illegible]

در پای راه از خدا رزق و تفتیش خواسته‌اند و خدا هم مضایقه نکرده است

حاجی محمود خان نایب درویش صفی شاه هم رنجا است در [illegible] دو روز از شهر [illegible]

تمام آب قزوین تن از باغ ده می‌گذرد و طبقه ثانی رشته زنجیر زنجان آب رشته قلعه [illegible]

در قلعه

در قلعه ده هم از چپ زنجان به نهر ها رشته از باغ بیرون می‌رود در چپ او گوشه هم رگی رشته

در برج اطاقی است از در باغ که داخل بشود در چپ [illegible] تمام مباحث دو تا هم گفته شد

زن و در و خود درویش حوران است از کاشیهای صفی شاه هشت تا آورده‌اند امشب برود برگردم

قرآن را ترجمه نوشته شده در قرآنهای ترجمه در پایین صفحه مثنوی گفته است و نوشته علیحده در آنها

بدیدم بعضی در خصوص بعد [illegible] نقل می‌کنند اگر آرزوی گرفته‌اند از رام قسمت است

روز سه‌شنبه پنجم رمضان

بعد هم دو ساعت [illegible] دکان بر بعد از صدر حافظ [illegible] و خدام شیخ صفی و درویش فقرا

عازم منزل [illegible] شتر [illegible] است امروز را زیر چند جا درویش و چادر [illegible]

و حکایت ها [illegible] که در کاشان فوت شده بود [illegible]

و چند دسته را از بار همراه آورده‌اند در صحرا دیدیم [illegible] دیدیم

جمع بودن لوازم را دور سفر [illegible] را با [illegible] که هنوز جنرال [illegible] بار است

منظم نرود که سربازها در این جمهور را به زور [illegible]

و هم زدن شتر و زردکان و سلطان [illegible] قشون [illegible]

کار کرده و در [illegible] جنرال [illegible] جمعیت [illegible]

مردم نهار را در بین راه خوردیم تا عقب مانده ها هم رسیدند بعد آمدیم منزل خنف

کاروانسرای مختصری دارد مرحوم وکیل الملک ساخته است ولی خراب شده است آدم های

دیگر در رباط درازی منزل کردند تا صبح پای بیهوا بود یک ساعت به اذان مانده بیرون

گشتند همه بیدار شده مشغول کوچیدن شدیم خیلی زود راست رفتیم از آنجا

خیلی به زحمت رسید راه افتاد تا رسیدیم در شهر فرنگی گنبدی که از سنگ زده اند

نهار صرف کرده راه افتادیم دو ساعت به غروب مانده آمدیم زرین که قصبه ایست

خالصه آنجا را نوبت و اندف نفر خنده از ضابط آنجا حاکم مضحک و نایبه

سخوارت حبس کرده بود آورده بحضورش رسیدم گفت سلطنی را از میرزا علی‌داد

در عزیمت بلوچستان و در مراجعت رشک در زرین منزل کرده از

سیورسات گرفته دیگر خبری ندارم از وقت فهمیدم میرزا عبدالرحیم دیروز

چطور بلوچستان رفته و آمده چطور در طهران مسکو بود در راه نکند

که قشون زرین مان بخرج خود بلوچستان ببرود باری بحبش رسیده

فرستادم در کرمان با نیز میرزا و علی‌خان که فوت شده جناب خودش زاد

قطع نشده وارد حبس بودن آوردم سلطنی از مالیات تلف شده در این راه

خود دیدی

[illegible]

قلعه و برج و باروها دیدیم که خراب و خالی از سکنه است لیکن مزارع خوبی دارد از سیب

خرابه رسیدیم گفتند چون در راه بودند زرد و مصحف بلکه اذیت کرده بشوند

شاید شکر الله تعالی از عبور ما زحمتی بعباد الله نمیرسد بجهت پول میدهیم و ول

در عوض از کسی چیزی قبول نکنیم مردم دعاگوی شاه هستند

روز جمعه هشتم رمضان

حرکت کرده رسیدیم پابنه که شش فرسخ راه بود از توپچیها است قدری در پنجره

حاضر بود آورده بودند ولی درگز را که عبارت از ماهان بیارند نیاورده

بیا شترها که همراه بود بردم زنده رها گذشته

روز شنبه نهم رمضان

از پابنه آمدیم بیرون دستان چهار فرسخ است پابنه کاروانسرای کوچک و چشمه

رودخانه و شکارگاه بود گربه وحشی هم زیاد دارد و آهو چند تا گرفتند

زده یک گربه هم زده بودند

روز یکشنبه دهم رمضان

حرکت کردیم در پابنه آمدیم بعد از زرین رکب در زرین از بیرون دستان آمده از آنجا

مدار زمین هفت فرسخ است در خود رودستان آب میشود و از باغهای مختلف دارد
چشمه در شته است حرارت شوکتی تعمیر و در آورد دل آنهم ندارد و شوکت الممالک
به بهجة الدوله که دو دانگ عده ده از آنجا و در دنیع باشند نمودم رب آنجا را
در بیابانها خاک دارد زمین هم خیلی مستعد است مزرعه زیاد و دارد دهات کم دارد این زمین
حاجی اسعد الدوله و جلال نظام رکرده بود از نظام گیلان و کرد و دلتنگی حاکم هم و برای بیشتر
استقبال آمده بودند حاجی اسعد الدوله از این نوع آمدن تعجب کرد و اظهار
یأس مینمود که مالیه آذوقه را نمیتوانم بمقاصد که در نظر است پیش رفته بپردازیم
تکلیف نمیکند صلاح در این است بچه‌ها را رفته بدانم مطالب آنها چه چیز است
دیگر هم خود تان میدانید خشک سالی است بجایی از دو نمیتوان حرکت داد خوب هم
نیز در اینجا بگوییم سال نو خواهیم آمد و همه کار صورت میدهیم و به همین طور کردیم
رودم گیلان اثر رت سال آینده که محصول فراوان میشود و ذوبه مام موضح رحال
گفتم حالا بردیم جاهای را در اینجا تکالیف مشخص میشود و بتر مسند مخصص فرمایشی دو شرایم
در صرف غله حمل نمیکنند و کثرت مطالب را تا یک اعظم ملکوف کردم هزار خروار
با کشتی از تو شهر بچه‌ها رکندم حکم به بندر پاو از نزف آنقدر غله بزنم و برای تری
دیروز

دعوتنده نباشد یک نقاهی من کرد خبری نگفت زیرا که جمعیت زیاد بود
ولی منهم نفهمیدم او چرا نگاه کرد و او هم نفهمید چه تشر میزنیم تا خلوت را فه
چون آدم اعلد است به بی پروا حرف زدن عادت دارد زبان
ملامت را گشوده میرزا علی اشرف خان فهمیدم رهم باب ملامت زرگیان
بیرون کرده بودند تا با نقاهی کیشان چه رسید کی میبردی ذوجه میبردی
کو آذوقه کو بار بردار کو تدارک گشم تو تر کرده محرّب بر بردی چرا این قدر
در اضطرابی این است از زشت ربه چه میرسد دل قوی دار تمام نوزادم را
همراه دارم یا تیه هم از عقب میرسد گفت تو بیا کو گفتم با دو بار رسیده آب
دوازم و توجه در کرمان مطلوب است در تیمور بالا رسید یک او فی گفت دراهی
کشید خبری نگفت یا شدم چند قدمی شهر استان زاه رفتم قدری تخته‌های
خاک نگاه کردم قدری بهشت دکوه قدری با آن از خود بی قرار جهها حرف
منظور بیاد دم آمد که نطق کرده نصیحت میکرد که از فی با هجوم در معرض خطر و مقام
سکوت نگذاشت و خیلی اخت و خستگی انداختی از دست دیا گم کردن فات بیست
باید غیرت کرد و بعلاج کوشید فرمودم و تنها حاکم هم و رشته را گفتم

خبر دادم فرستاده‌ام از طرف علاء حضور نامه زودی جمع خواهد شد ولی بعد حمل الاوام
باید معطل شد تا سیچی اسبها را برویم که همراه باشد از جلو باید برود داریم برویم تا قدری که
لازم است از هم دور باشیم علف باید کرده برسد سیچی را ما با همراه اسباب خود بهار ببریم
سیچی را شاه زودتر از عقب به تبریز برسند که ارد و دوران تنگ قدری خیلی زود
با دست نفر گفته تا سیچی اسبها را خواهم رفت و لیکن ان ترجمی از زبان دل علاء دولت
راهی شده از کم پایه آذوقه پیدا کرده دست بدهند تا پسته سکوت اختیار
نمود و لیکن این پسر محمد اسمعیل خان وکیل الملک است آدم عاقلی باشد
ولی دیگر منتظر جواب نشده راهی را که دارند بسمت دیگر رفتیم تا دارارزن
کوچ کرده آمدیم نهار را در زندان بری که میگفتند معلم امام حسن عسکری بود
خوردیم راه افتادیم در نزدیک بم ساز و موز لیک خجی و از عمال وکیل الملک
استقلال کرده بودند و زن نداشت با اینها و هر طرف راه را ریز کرده بعد
جاهای دیگر نمیکردند که تا هر زده از کرمان سعی کردیم سامان همه جمع تمام شد
و گذاشتیم در این حالت چیزی نه نشستیم از هر طرف آنچه گندم است بگیرم برام
جمع خواهد شد تا رسیدیم بم در خانه حاجی بهجة الدوله سلیمان خان ارشی فوج
بوک

به شوکت الملک منزل کردیم خود بهجة الدوله به تبعات شرف شده کرش شوکت الملک
علیمحمد خان همراه است ملاحظه داشت با اینکه منزل دارد ما هم حکام آنجا منزل
ماندند ولی سیک وسوک تا را رسید بهار در خانه خودشان رزه جاهای خراب است
باغ دلگشا دور دستش خفا جوان و بر مشرق که اکنون شکوند خانها را از هم پاشیده
ساز و زر و تیر شده‌اند در جهان بزرگ است رزتاباز ده است محل حسنه است
راهم دارد بازی بعد از ورود ولیکن را خواستم آمدن به ما بقدر راه صدهزار
جو پیشه‌م قرار دادم در بیابان ببرند بکرم در رود تر جمع تبور شود و متصل دادم
لیکن همه اظهار نداری میکنند در موقع نیک کرده دم لابد است روز دیگر توقف که
مشغول تدارکات از اسب شدیم سه شنبه بعد از ظهر رفتیم به دیدن ارگ قدیم
شهر میگویند اصل بنای آنجا از بهمن و اسفندیار است دیواری دو قلعه دارد که اندرونش
و توی قلعه خانهای فراوان خراب است که کوچه و خانها بجای خود است ولی
سکنه متفرق شده در بیرون قلعه خانه و دکان ساخته ساکن شده‌اند و آن خانها را
ترک کرده‌اند در وسط قلعه ارگ است که قورخانه و توپخانه آنجاست و بنا خیلی آنجا
قرار است تعمیرات زیادی مرحوم ظهیرالدوله کرده است مدتها در آنجا

حاکم بود، دو دختر مرحوم مستوفی الممالک را داشت پدرش فرخ خان زنده بود خالصجات
فروخته نشده بود پیشکش بدولت نمیداد تمام عواید و منافع با خودش بود اصفهان
در عوض آنهم در مملکت داری و تعمیرات و ایجاد ثروت و قرار مرضیه کرده بود از نجی
در است زرنیت آنمرحوم ببنا و نظام شباهت دارند با وجودیکه چندین سال
از فوت آنمرحوم میگذرد هنوز در بناها از نقش و تربیت آنمرحوم باقی است
و بهتر از بناهائیست که در جای دیگر دیده ام بعد از آن آنمرحوم شخص این ایالت
مملکت حاکم نشده است و هر کس رفته برای جمع مال رفته است مملکت کرمان
خیلی قابل و حاصل استعداد دارد که اگر از اهالی این مملکت در صنعت و استعداد اشخاص بهتر
نیست هر چیزی را که نمونه بدهی از آهن آلات و نجاری و زرگری مثل کار فرنگ
کار میکنند و بهتر از نمونه میسازند اگر تربیت و ترقی خواسته باشند از همه مملکت صاحب
عمل میتوان برداشت اما حالا تا بحال از ترقی بیشتر صنعتگر و رضای همه حکام و کسانی
تا توانسته اند همه را بی پول و بیچاره کرده اند حکام حاکم از قراریکه شنیده خود در آنجا شتر
زیادی حاکم نمیتوانسته است تمام همتش پیشکش بوده است هر چه در طهران خرج
کرده دمار به گذاشته بعد در راه ورود کرده که مرجع کارش بوده اند از جهت بهبودیه
و قنات

و قنات رف حالا دو مستقلاً درضی بدرزنه لهذا مملکت باین روز افتاده است باری
قلعه بعضی تعمیرات لازم دارد و دو ارگ شهر نیز که جای دیوانخانه بوده در زمان مرحوم
با اولیای دولت علیه نوشتم اگر تصویب فرمایند اجازه بدهند تعمیر بشود در ایام جهت
از ملاحظه قلعه باز مشغول عمل جمع آوری آذوقه و بار شدیم امروز قرق
با خورشهای فوق الطاقه هجوم آورند

روز پنجشنبه چهاردهم رمضان

از شهر کوچ کرده آمدیم ماهوک در باغ خالصه که در زده سکونت کردیم باغ و باغ
زاده بود باغ خیلی خوب است میگویند بنای آن از زمان فتحعلیشاه است بعد دیوار و قدم او
مرحوم فرهاد میرزا دیوار خوب کشیده و آباد کرده اند تازه تازه بنا است ولی
خیلی سخت است باغ دلم برفت دو درخت چنار و چمن که شده بود بجهت اینکه از همه جز خلف خشک
چیزی بنظر نمی آمد وقتی رفتم توی آنها دیدم پر از میوه است اصله کاشته اند پر بعد
برداشته در محلهای لازمی لکه زده دو اصله بزرگ شده و زیر تکیه شده آنها را از خالی
بجای حرکت میبینند حیطه دار و در گوشه نهاده اند بعضی از درختهای نارنج
و مرکبات خشکیده تو بغل حاکم از اینجا خیلی تاکید کردم آنجا را تعمیر نماید باغ آباد

تا از خود انجا را خرج کرده تعمیر نماید علفها را کنده سبز نماید بجهت تماشای باغ

تا آن خرج را اجاره بدهد بار تخمها را خیلی بقاعده و قشنگ در ردیف

کاشته اند آب هم دارد همه جور چیز هست بوری صاحب و مراقب توی باغ

دراج قمری هم خیلی بود محمد علیخان و نواب سعد السلطنه چند عدد دراج زدند

امشب بحمدالله خوش گذشت هوا خیلی ملایم بود و مهتاب بود

روز جمعه پانزدهم رمضان

آمدیم بعزیز آباد شش فرسخ راه است ناهار را دو فرسخ به عزیز آباد در باغ

حشمت نظام علیخان برادر زاده سعد الدوله خوردیم حاجی اسعد الدوله هم

دیشب انجا رسیده بود با موجبانیان همراه است بعد از ناهار سوار شده آمدیم

شهر بزرگی را که در سر راه بود تماشا کردیم سنگ تراشیده از بناهای بهمن بطه است

معلوم بود که شهر بزرگی بوده است بجز دیوار و تلهای خرابی هیچ اثری نمانده است

روی چشم و سر و امدن باسکندر ... تا تیری زدند بدن آنها جایی صید کردیم

بعبرت نگر بسوی رفتگان که قدر توی عبرت دیگران تاری آمده در عزیز آباد

خانه صاحب ده نزدیک منزل کردیم آنجا در راه دراج و کبک خیلی بود

بحمدالله

سعد السلطنه با محمد مهدیخان پسر مرتضی قلیخان و کبیر بیک که همراه است به شکار

رفته بودند دراجی زده بودند عزیز آباد ده خرابه است مزرعه خوبی دارد

خاک پر حاصل دارد ولی بجز غله چیزی ندیدیم بکارند صحرا پر از خار و درخت گز

و درخت دیگری خاردار در موسم گهور درخت بید زرد رنگ میشوند گز هم

دو قسم است یکی شیر رنگ کاج و سبز است دیگری زرد رنگ آسمانی

که گزنگبین از او بعمل میاید بجز درختی هم دارد برگهای پهن و گلهای ریزه و بنفش

دارد میگویند ثمره اش را اگر بخورند زخم میکند بچشم بخورند کور میکند

روز شنبه شانزدهم رمضان

صبح از عزیز آباد آمدیم برج محمد خان چهار فرسخ است در باغ حشمت نظام منزل

کردیم درخت انار زیاد دارد تازه خرما هم کاشته اند در جلگه شبیه بسعید

برجی برای محافظت رعایای انجا در آن باغ ساخته اند که قلعه حمله

بلوچ و دزدها را رد کرده اطراف دراج قمری خیلی دارد سعد السلطنه یک کبک

زد حیدرقلیخان مشهدیست یک دراج محمد علیخان یک دراج آدمهای ولیخان

سه دراج ... هم ... نزدند ... کبک ...

باقیمتی داشتم در غارت خانهٔ او در راه بردند اگرچه گذشته افسوس نباید
خورد ولی در این سفر اسبابهای سفری که من داشتم جایش خالی بود در این
تعدی و بی‌رحمی که در حال امنیت مملکت یک نوکری که در خدمت بوده است روا داشته‌اند
بکلی عوض شده است در راه دو نفر درویش با چهار پسر سید رشید که منحوس‌اند
همراه بیایند را پذیرفتم روشنی نتوانستم جایی برای خرابی بیاورد با همه خیر و کشمکش
منزل فردا در ریگان است هفت فرسخ راه است آنجا باید از راه و راسها که گذارد
گذاشت ترجمه را بودن رفت نگویند روی آب و وقت که باید رفت بشود
به سمت رصد رفتنی شدم با شتر بود رسیدم و نشسته است از کلفتها کدام
نقاط رصد بیایند که رفت کرده از طهران رسید به حقیقت و جواب آنها را گرفت
دو نفر رصد بیاید و سه چهار نقاط رصدی است از هر کدام پنجاه و شصت فرسخ
دور است اما در این ملک رازهم خداوند آن خواهد کرد گذشت و پیش آمد
غیر از اینها است که تصور می‌کردم گذشته را کردم نگفته ام وقت نشسته‌ام
در خط جواهر است

یکشنبه هفدهم رمضان

امروز از

ست دیشب در منزل آمدم ریگان هفت فرسخ است نهار را در راه خوردیم امروز
رسیدیم تا بارهای شتر و بارکوه در این آذوقه کم شبها از جانب خوارزم خبر داد خودم هم
با این شدت موجبات و این شبها را با آذوقه نداشتیم خیال می‌کردم اگر از تجارت
چیزی عمل بیاید از این راه نمی‌توانم که در موجبات بکلی کافی نیست قرار دادیم از راه در ریگان
بماند تا توپ و بقیه بنه را هم برسد و گندم و کاهی از دهات به هر قدر میسر شود جمع
و ذخیره نمایند باهم شتر از موجبات بفرستیم دسته کاه و علف و آذوقه بیاورد از دولت
راهها را هم بیاورند و همراه خود باشد از روس به بعد تا بوقت نشوم
روزها در سؤال و جواب و تدبیر بودیم شب در خیمه در ریگان ترکمن بود
سطوة الملک هم حرکت کرده از عبور و خرج دسته آنجا رسید نگوید خوف بود
در ریگان است تا استعداد از هر نوع نرسد بکلی کار خراب می‌شود نمی‌توانیم از ریگان
حرکت کرده بخیالم اینجا بود لیکن سفر صعبی است و ضرر از دستشان برآید
نگذارند باید طوری رفت که کاری از پیش برده خرج و زحمت بدهد
زود در ریگان روزی رفتیم شکار از یک خرگوش زدم سعیدالسلطنه
دراج تا هم خندیدند دراج زدند از ده رفتیم شکار خسته آمدیم

روز چهارشنبه بیستم رمضان

از قریه نوبه آمدیم باب کرم سی نفر زوار را کردها زده بودند پایان شب لخت کرده از قراره
از باب سلطان در گردنه زخمی شده بودند از ایشان در سیاه‌های زنجان نزدیک اسدآباد آمده
بعد منزل اسکوتر که در راه باب بودیم ولی سهو کرده بعد از رشته قرار دادیم
ساربان همراه شتر تجار رود گذرانده بگریزند از ترس هم در زنجان شیخ حاجی ابراهیم است
به منزل رسیدیم آذوقه همراه رفتیم و شتر ما ولدرم دارد که آذوقه این جمعیت را
همراه بیاورد شتر آذوقه شب باب کرم رسید ولی تجارتخانه نرسیده

روز پنجشنبه بیست و یکم رمضان

دوم ژانویه بیستم که ما در آمدیم بی چیز بر که تجارتخانه و آذوقه نرسید بدبخت
خواهیم شد باید در این منزل لنگ کرد صحرا پر از سنگلاخ است اطراف کوه زده
بدی است و نوروه آمدیم کالکه از صعوبت ساربانه همراهان همه شتر سوار شدیم
همراه بود واسطه رسیدن تجارتخانه یک روز دیگر باز لنگ کردیم حاجی اسعدالدوله
ساز دیگر پیدا شد منزل از خود شد تب کرد و از زیر لبش درد سختی
گرفت میرزا محمد ارض خان دیگر ممکن نیست سوار شود تا چند روز بکالکه
بیاید

تا بد بود از کالکه کردم بعد سوار شتر کرده بمنزل کنگاور که هفت فرسخ است آوردند
کالکه را با نوع صعوبت از آب و آدم از گردنه رد کردند راهم سنگلاخ بود
دسته اش شکست دو ساعت بغروب مانده رسیدیم به کنگاور آدم قول داده بود
قدر حالت حاجی اسعدالدوله خیلی بهم خورد با واسطه دو روز در کنگاور لنگ کردیم در
چهار جاده در صد و پنجاه قدمی راه زنگ بود در روز رستم با همه سعی سگ کرده بود از
حوالت عده کلک زده شد که در دامنه کوه بر صحنی بود آتش زده بود. شب
صفای خوشی داشت بحاجی اسعدالدوله دوا به دیگر ممکن نیست احوال ما
خوب شود

روز دوشنبه بیست و پنجم رمضان

ششم ژانویه بیست و چهارم که ما بیرون رفتیم باب شرین هفت فرسخ است در راهش
سکونت ندارد است آذوقه و تجارتخانه از زیر شب بار کرده راه را هم حسینیه
چند نفر هم ساربان همراه کرده صبح آمدیم و دیدیم دوازده بار از توی درختها گذشته
رفته بود خوب بود شتر نهایت سخت بود اگر البته از هر جا و هر کس رسیده ایم بعد که زه
اندازه منزل که رسیدیم معلوم شد شتر با تمام بار در رودخانه گم شده است حرف غفلت

رنارهای موجب هلاکت جمعی بوده و سال ربن نیز حضور بوده مراقبت میکردند که دیگر از اینها

بدآموز نشوند بعد از نهار بار و عمله سخت کردم و فی الفور جنازه بورا پیش اینها

فرستادم کالسکه را که الحمدلله سلامت آوردند کالسکه‌ها حقیقتاً سحر کرده‌اند همه انعام دادم

از آب نیز آمدیم تخیر و وین چهار فرسخ است نصف راه صحرا به نصف دیگر را

کالسکه سوار شدیم و چهار و نیم به شهر سوار شدم در تخیر و وین چند نفر اهل ارارد آمده

ولیکن از تبریز به استقبال آمده زمستان و تابستان در آن محوطه ساکن باشند

تر ده زراعت میکنند ده قریه است سکونت هزار نفر جمعیت دارد . حاجی

اسعد الدوله امروز حالش خوب است ولی نهار خورد گم کرده چند نفر سوار

رفته جسته بازرند و آوردند و اکاری ره درمی‌آمد

روز چهارشنبه بیست و هشتم رمضان

هشتم از نوبت بنشستم و کالسکه عازم منزل لدی شدیم در این راه بوته نخل

با... رود و قوام و سرها و چند نفر سوار حاضر و استقبال کرده بودند در لدی

رنگ قاطی زر است نمونه برداشته آورده فرستادم در طهران امتحان کردند در صد

مثقال نیم مثقال طلا دارد و بار این تخته خود در شیشه میگویند در جیب توقع

الحمدلله

و حمی وقت مطلع و خود را رعیت سنگش از شان بسته به در توتیق قشقی بزرگوار از امیر خلیل .

و مواقع فکر یافته خدمت کرده همراه بوده است و دارای منصب رشتی است

زلفهای دراز و ریش سفید صورت پهن دارد و شمشیر حمایل کرده پر در جوش نقره

در دست در دو چوب و شمشیر اگر با دو تنبیه‌ها بوتیک در آن است به هم بلوچ جاف

در روز دوازده از قرار که در تاریخ دیده‌ام بلوچها از زر وقت خوارزم اعراب

باشند دیگران رشته بوده‌اند تو با بلوک را معرب کرده بلوچ میگویند زیرا که

در اصل بلوک بوده‌اند حالا هم گفته است از نوبت خال رسیدم حوالی آب

در این ده زراعت میکنند خانه نمی زنند گفت ده‌ها لیلی ها بنگاه ها نشسته

آثار چاه و قنات از قدیم خیلی است ولی حالا خراب شده درین ملک تازه آباد تر سکنیم

قناتی هم در آورده‌ام لکن با این از آب شیرینی در کنار نهرها چاهی سکونت دارند که

آورده قنات میکنند و از دولت توجه بشود آن آثاری حلقه شده قنات و اینکه سالها

در کلازهو چاه در آورده زراعت میشده است حالا خراب شده چاه‌ها را

میدیدم افسوس که نتوانستم تا اینها در کنار این سالم و مسکنی سالم قرار آن بر راه

و بلوچها این را نتوانستم با این کارها از خود مصارف میکنند از مرحمت دولت و توجه

شاید بلوچستان را مملکت عظمی توان کرد خاک خوب و قابل در زراعت عصری

آمده ببلدی رسیدیم شب آنجا اقامت شد صبح آمدیم منزل کلدنر هو یعنی چشمه آب

یعنی چشمه بزرگ

روز پنجشنبه بیست هشتم رمضان

در راه گفتند آهو زیاد است بعد از نهار در راه رو با چند نفر سواره بیرون خارج

شدیم آمدیم رسیدیم با آهوها مرا در زیر بوتهای بزرگ و سعد السلطنه و محمد مهدی خان در

پای بوتهای دیگر جا دادند نوب خان با آدمهاش رفته آهو را گردآورده

بطرف ما براند رفته دوره زدند آهو نیامد مگر بجانب جنگل آمدیم منزل تا

ماندند دو باره از گردهای نور بخان آهو را گردآورده جلو حضرت آوردند

بعد محمد مهدی خان تیر انداخته بود ولی دست خالی خسته و تشنه برگشته امروز

درخت تازه دیدیم شبیه طاق خیلی بزرگ نور بخان شکفت میوه دارد شیر دارد

ولی قبض میکند با وجود این بلوچها میخورند

روز جمعه بیست نهم رمضان

از کلدنر هو آمدیم بجاه غلامان نور بخان شکفت آن جاه را فر کنده ام آتش

نورنو

شور بوده از سیستان ده دوازده شتر دزدها از اردو بار آورده به برده

میبردند بسیستان و صاحبش شب ترسان آمد فرستادم از نور بخان استمداد کنند بلوچ

آنها آمدند بعزم طلب آنها رفتند و تکلیف خیرات گفتم بدون سطح آدم بی دزدها بقرب رسیدند

شترها را گرفتند با دزد آنها فرستاد شترها جا زده بعد از ظهر قریب شترها رسیده بعضه

در کرده ندیده بودند و تقریر نمودند در دو خود ازدوکوه کرخت

روز شنبه سلخ رمضان

بار دوم ژانویه ۲۹ و کابیر آمدیم توجه کردن سطوة الملک که رعیت شرودی

و نهار انجا است حاکم بلوچستان است آنجا بود باستقبال بیوطنان کرونی

شور بس آنهور لکلس با کاغذ نوشته بود که ما آمدیم باد فراح در قلعه دولتی

تقلعه سحکم بوزر و زرش که در قبضه خود آورده ام و میر محمد علی نوشته با جمع کرنی

از گردهای خود در زدش در مسجد کشته شدند و از همراهان صحیح ما نوشته بعد

رو شاد در تبه ریشان و ... با معدقات خود نیه کرده و اتفاق با انجام سلطان

به برد در ریم در اگر صلح سیداسته قرار ملاقات را کرده باز نگذارند از هم

در جواب نوشته بودیم دستور العمل در ز خواب بنت تا آنکه کاغذ سطوة الملک

رسیده بود که نوشته بودم کپی نفر بسته شصت هفتاد نفر و متعلقات با مأمورین انگلیس

شد تا فیروزآباد رسیدیم آنهم محمد داد گذشته فرستاده بود در این جا مسلم است که امیر حسینخان

سردار می‌نشیند اطاعت از هیچ دولت و از یک حاکم نمی‌کند تا حال هرچه خواست

از بلوچها میگیرد هرچه دلش خواست بحاکم بلوچستان میدهد و حاکم با کمال عجز باید او

را قانع کند برای اینکه امیر حسینخان متوحش نشده تمرد نکند و از او ملاقات را

علاء الملک ممکن گذاشته بود می‌خواستم بروم التماس کرده مکتوبی از امیر

حضور رکن الملک بعد هیچ راه والله از آنجا بیرون دولت فرجالی شده نیست شهر قصبه

کردم تا بعد لک راه برود از عمده اینها است دو عراده توپ که در سنه بود

از دولت ایران فرستاده شد و قرار بود در بمپور نشان بدهند تمام را رسید حضرت سلطان

والا سپهسالار اعظم جنت‌ان را بی‌منش برده بعضی را از انها نیست از روی

منهم بواسطه آذوقه و بارکش بار برداری با یک عراده توپ تبر دارند

و بعدان تا شده در بمپور صاحب‌منصب قاطر سالار و توپچی نیست بلوچستان خانه

سوار باشند مثل عشایر نمی‌باشد معلوم نیست باطناً با کدام طرف باشند

ملک افغانی را حالا از ایران بیرون کرده رسیده بود

لازم

لازم می‌آید در این موقع را که از دولت انگلیس هم در بلوچستان است

و خوانین از رنج پلتیکس گردنهای کشیده را با طاعت دولت بیاوردم

راحکیم در صحرای بلوچستان بهر طرف که نظر میکنیم بیابان است اعراب و انصار

نیست فوز محمد مهدیخان گفته بود نه سوار بسته نه درویش نه تاجیکی دیدم

زبان خود چه عبارت با بعضی گفته بلیه نیستیم زیرا که رسول و ثقال زیاد

لازم بود در درویش نیستیم زیرا که سفره با زحمتی در قلعه با زحمت چهار صد شتر باری

وغیره داریم تاجیکی نیستیم زیرا که با این قلت جمعیت کی راه بود تاخت و تاز بلوچ

محمد مهدی خان گفته بود کار را از آدم صورت میدهد ده روز دیگر قوشون را

نمی‌شود از هیچ جوانی قدیمی دور خود جمع میکنند حالا لشکر و باز

در این مدت از هر دو راه جمع میکند

روز یکشنبه غرهٔ شوال

وارد بمپور گردیدیم سالار الملک جلو آمده بودند ترکیب از فوج قدیم

و فوج بهادر است از همه احوال پرسی کردم فوج قدیم از دیدن

خراب شده در گمان هر روز قرار بود لشکر

خود می‌رفتم در عقب حالاتشان بودم و جهانبانی می‌کردم قدری بعد گرو را شستیم
تا رسیدیم به منزل دیدم چادرها را پای قلعه زده بودند امروز تا لنگه
آمدیم اسعد الدوله را که امر گذاشتم در کوچه گردانی کرد و از راحت شد و لیکن خیلی خسته
شدیم و حال آنکه سه روز راه را تر بود رسیدیم باز به شدت خسته می‌بودیم دم چادر
توپچیها توپ را که حاضر کرده بودند پیاده شده رفتیم از توپچی احوال رسیدیم
توپچی بود پشگفت از استعمال توپ برگشته در آن را پیشان نمودیم عجب مهارتی داشت
مدتی بالا آمده داشت باز رسته فرار آمدیم از اول صف از جلوشان گذشته
تا آخر صف رسیدیم به همه مهربانی کرده مرخص نمودیم رفته راحت نشستیم
فرج قدیم آمد گفت قراولی هست بابا بود حالا هم بابا به سیه گفتیم جوان
فرج شوکت در راه زحمت کشیده با من همه جا بوده این چند روز هم صبح به
باز با شاهزاده‌ها شد

روز دوشنبه دویم شوال

در تیمور اطراق کردیم فرستادیم از زبیدیت ترجمه کرده بیارند دیدیم
آرد نهیه با یرو مدارکات دیدیم قلعه تیمور را رفته دیدیم مدتی است که
خراب

چند سال قبل بدر داد رحمت‌علی خان رشته و در قلعه را که گرفته متصرف شده باغ از آب
خراب شد تمام درختهای برکات خشکیده همین نمک جنها؛ نمک چند نمک چشت
و چند درخت سدر و چند درخت پسته و چند درخت زرد انجیر بود یک درخت کوچک پیدا شد
چند درخت کوچک همیشه بار دارد و بار رسیده چیز عجیب است این باغات
بیرون قلعه است خود قلعه خیلی خراب شده است اگر تعمیر شود و کلیه دیوار آن حلقه
و خود این قلعه در وسط صحرا با این حالت بلوچستان خیلی لازم است آذوقه
رسانیدن خیلی کم است زراعت بسیار زیاد است آنها کنگ و نمک دارند یا آنها را
کلیه وضع بلوچستان بسیار پریشان است در تابستان حاکم باهمت و حرف دل
و کارگذاری لازم دارد و سالی دو سه ماه آمده در بلوچستان باشد
آنها را بنا به قلعجات کوچک که خرابی دارند ساخته‌اند خراب نموده
بلکه به آنها سکنه برگشته با تصفیه مطیع و مرکز شده و اسلام آورده و هر روزه
همه جا قنات بنهند تمام بکنند در جاهای مناسب را خلوت آوردم به دارند
و آبادی بنده نیست در سایه زراعت بنیه و مقدار زیادی وحشی در ادارات
سری نزنند ایالت هم عقیده‌ام و مأموران را یکبار ظلم بکند و برین مملکت را آباد و بقا بکن
انشاء الله تعالی

از بلوچستان مملکت از کارخانه و مخزن عمده برود در شرط اینکه در انگلیس [illegible]

و چند جای دیگر بشوند در خاش آدم و مستاجر مامور و خلق بکنند و از هر کدام

از خوانین بلوچ در اطاعت صرف ندارد به هر جا تعقیب کرده به دست بیاورد

باره جاها قنات در بیاورد حاکم خود و کلی علم قشون و اداره ملکی داده جاری

حاضر باشند آنچه که بتوان بهم آورد همه جور محصول بتوان برداشت ملکی در بلوچستان

وضع بلوچستان پاشیده و مغشوش است که به وصف نیاید نه آدم است نه آب

در دست هر دولت بهتر از این مملکت نتواند مستقل سلطنت بماند

روز جمعه ششم شوال

آمدیم به تیز یار آذوقه را [illegible] ما هم بار کردند گاوهای قوی بیکس دارد

و تند راه میروند راه‌های آنجا حالش بهتر از این جاها بود همه بلوچ

سنی و حنفی مذهب همیشه جاودارها را در سر آب‌های نخلستان زده بودند

هوا نهایت گرم است

روز شنبه هفتم شوال

آمدیم به سرباز چهار فرسخ بود تمام راه از رودخانه می‌آید

ادامه

روز یکشنبه هشتم شوال

۱۹ ژانویه / ۲۰ ژانویه آمدیم منزل اسفندیار در میانه کوه چهارده منزل چشمه آب نمی‌آید

از پای کوه بیرون آمده در اندک مسافت فرو می‌رود همه جور گل دارد

که کشند ملک هم دارد جاهای خوب مشرق افغانستان امروز ناصب دادیم از طرف

اعراب مملکت کرمان و بلوچستان را ملحق نمودیم

یزدگرد که فغفور [illegible] کرمان و بلوچستان بود در سال بیست و سیم از هجرت باز از دجله

آخر سلطان عجم مأمور و در پارس با جیش عرب مصاف داد و شکست عظیم خورد

این خبر به یزدگرد که در کرمان بود رسید دشنام زیاد یزدگرد گفت که چرا

با صد هزار لشکر و خزاین موفور در مقابل کمی از ده هزار عرب شکست

خورد و فرو نبرد در یزدگرد که در غیاب آن والی کرمان و بلوچستان بود

عرق دشنام و ناسزا گفتن را به برادر خود شنیده برآشفت آمد به برادر خود

گفت تو خود در ملک ملوک ایران داشتی یعنی شاهنشاهی و خزانه‌داری ایران را از دست دادی

چه شد که [illegible] ایران نگه دارد تو بود سپاه تمام ممالک در ارکان حاضر

دیگر تو [illegible] امروز [illegible] است که سپاه عرب [illegible] روز

از ولایات ایران تصرف نمایند و حکام معین کرده تا آنکه لشکر یکدفعه
با همه استعداد با لشکر اعراب مقابل نشدی مقابله کردی سعد ابن وقاص
در قادسیه هزار لشکر را شکست داد و رستم فرخ زاد که بنی عمت بود کشت
در همان پانزده هجری فاصله هر شکستی و لشکر عرب شاهنشاه در قادسیه توقف
کرد و از جای خود جنبیده هر وقت شنیدی جمع قلیلی از اعراب بولایتی
آمده غارت و حرکت تصرف کردی از ملکی بملکی و از شهری بشهری تا بکجا
تا اکنون کمان آمدی بعد از آن حرب و دشنام او از سمت شتی راه
به یزدجرد رد کرد شاه عجم بر بزرگان رخصت هیچ گفت این نوع سلوک از
امرای عجم بر شاه رخت بودند هر که سبق نمود بهر طرف شب یزدجرد
با خوف تمام از کرمان رو بخراسان گذاشت در سنه بیست و چهارم
عمر ابن خطاب سهیل ابن عدی و عبدالله ابن عتبان را بفتح کرمان فرستاد
و ابن هر دو را با فتح جزیه راضی و منصور الذی را که گذاشته بعد مدتی از جهت
کرده و منصور بمرور مردم را با معدم دعوت در اسلام نکرده و نشانی
بعرض عمر ابن خطاب رسید که کرمان چند سال است جزیه میداده
مسلمانان.

مسلمانان را ذلت می‌کنند عبدالله ابن عتبان پسر خاله خود را بکرمان فرستاد
خراج چند ساله را گرفت و قدغن سخت نمود که مسلمانان را ذلت نکنند
و چوبی از حجره که در تحت آن ستونهای حضرت رسول نشست کرده بودند با خود
برداشت در هم مسجدی ساخته و آن چوب را در محراب آن قرار داد و مسجد
در هم در خارج حصار معمور و بعد از آن عبدالله عامر خواهرزاده عثمان بخراسان
رفت در سنه ابن زبیر را بفتح سیستان فرستاد عبدالله عامر از عثمان برحسب درم
بصره را نیز تصرف کرده و بواسطه قدرت عزل نمود تا خلافت بحضرت امیرالمؤمنین
رسید او را معزول کرد و کس دیگر بصره فرستاد و عبدالله بمکه رفته با طلحه و زبیر
در دعوای مردم بجنگ حضرت و خون خواهی عثمان همدست شد بعد از رحلت
حضرت مولی المتقین [illegible] معاویه ابن ابی سفیان حکومت بصره و خراسان
و کرمان و سیستان را در سنه [illegible] هجری به او داد و بعد از رحلت زیاد بن [illegible]
ابن زیاد را حاکم کرمان و خراسان نمود بعد از چند سال او را معزول و سعید
عثمان ابن عفان را بجای او منصوب کرد در سنه [illegible] سعید را احضار
عبدالرحمن ابن زیاد را بجای او مأمور کرد و بعد از رحلت معاویه یزید

زبیر عبدالله زبیر برادر او والی کوفه و بصره بود حکمرانان خراسان و دیگران
کرده او و والی برای هر مملکت می گماشت پس از نزول یزید بمقر دائمی
خود مردم بعبدالله زبیر بیعت کردند مصعب ابن زبیر هم والی عراق عرب
و بصره و بلاد ایران که بشرف اسلام رسیده بود و از خود مصعب خراسان
دیگران را بمهلب واگذار نمود ولی از آنکه خیالات ابوحمزه و نافع فرقه ازارقه
ازارقه طلب کرده او را نزد برادر خود بدست نصب کرده در بصره مصیبت
و از آنجا لشکر با خشونت جنگ نافع ابن الازرق که رئیس آن ازارقه بود شکست خورد
در این وقت خبر عزیمت عبدالملک بجنگ مصعب محقق گردید مصعب از کوفه
با ابراهیم ابن مالک عزیمت بمقابله عبدالملک نمود و مهلب را بمحافظت بصره
مأمور کرد چون ازارقه به خوارج پیوسته بودند مهلب اینها را از ملک خارج کرد
و گفت اول باید با تمام لشکر علاج عبدالملک را نمود بعد دشمن ازارقه
مهلت مصعب نشد بعد از تلاقی فریقین مصعب و ابراهیم در جنگ کشته شدند
عبدالملک کسی نزد مهلب فرستاده اظهار مهربانی و مرافقت نموده بخراسان
و جنگ ازارقه را در اردو تقویت نمود مهلب قبول بیعت کرده جنگها

۲۰
با ازارقه

با ازارقه داد و در یکی از آنها نافع ابن الازرق را بکشت و خوارج
بعد از وی نافع قطری بن فجاءه را بسر خود قرار داده بفارس رفتند مهلب
آنها را تعاقب و چند بار مقابله نمود و شکستها بازارقه داد تا بکرمان گریختند
در آنجا تسلط پیدا کرده باقی ماندند در سنه ۷۶ جمعی قلیل در کوفه شبیب ابن یزید
شیبانی که در عرب بشجاعت معروف بود بیعت کرده و در این وقت
با سپاه حجاج ثقفی که امیر کوفه و بصره بود جنگ در داد و شکست به لشکر
حجاج داد و نفسه فقط در یک جنگ که حجاج شش هزار نفر لشکر داشت شبیب ششصد نفر
لشکر حجاج را شکست داد ده دوازده دفعه لشکر را شکست داده تا کوفه با حجاج
جنگ کرد ولی در جنگ آخر شبیب مقاومت نیاورد و همکاران او هم از ازارقه
مقدمش را غنیمت شمردند ولی بواسطه اختلاف عقاید که در این بین
از آنها موافقت نکردند و لشکری آراسته از کرمان به تسخیر عراق عرب
و ضمیمه دولت حجاج برون آمد در راه اهواز تعاقب فوق نمود در عبور از پل
رود شبیب که جلوش ... بود حرکت کرده جسد شبیب را
گرفته و آنرا برد بمقصود ... از تاریخ کرمان و هم ... نمودن

بود با هم مختصر کشاکشی می‌کند بعد در جنگ آخر مهلت یافته از آنجا فرار نموده

راه را گم کرده با زنها بجنگ رفته بودند شکست خورده جمعی از

آنها که کشته نشده بلوچستان رفته‌اند و گویند طایفه عبدالعلی و ساقی و زرنج

اللهی و کمیعی هم اکنون در بلوچستان متوطن هستند و موجب آبادی شده‌اند

در کتابهای آن از زرقه نوشته که با اهل و عیال اینجا متوقف شده‌اند

و از کثرت معاشرت زبان آنها تبدیل بزبان بلوچی شده است باری

برویم بر مقصد

روز دوشنبه نهم شوال

به نوزرنویسه / تا تا یبوزار — آمدیم منزل یکی که از زمین وسیع راه میشود برای منزل

کرده ایم همه راه از رودخانه آمدیم آبادانی و آدم و مخلوق آنجا

نبطرشان بد حال و روشنها هم رفته‌اند از همه جا خود را به درب

کشیده‌اند از نقدی اینجا همه اینها هستند بچه آنها و سهولت هوا

اصلاح این وضع را نموده لکن طبیعت همه اگرچه ملک باشند دارد

آنقدر وضعش مهم اعتبار و رعیت همه مهر بر غرض شخصی زیاد دارند

می‌شود

می‌شود فردا از اینجا کوچ کرده آمدیم تکیه

کالسکه راه نبود مقداری سوار شدیم روی خود را زخم بر چه گفته بود و در جرح

سه تعب کردم زیرا که از راه توپ رود و بیست برداشت کالسکه نرود

سبقی از راه خیلی خطرناک بود و بد طوری بود تا نزدیک قریه رسید

در نزدیک همش شده یکی که از خوردن برگشته دور غارت وقتی بود

انگلیسها در بلوچستان ترکیب بود چون آنها نوزاب خان را جلو انداخته بود

رحمان را داده و نصیحت کردم به دولت سپردم عفو و رفاقت دارد

یا از رعیت را هم غریب و از خود رانده ولی فرح این ملاحظات را هم دارد

دست به زنی دارد که کشش چاره کار را نمی‌کند با پیش‌نماز چاره در کار

کلام شمشیر و قرآن جلو آورده بود قرآن را گرفته بوسیدم خیلی

و جان بود مهمانی کرده را هم دادم آرام کردم فردا که وارد شدیم

یازدهم بود ... حاکم کلات مأمور انگلیس کاغذ رسید که عازم

از راه ساز می‌آید و تلگراف کرده بود که موضع ملاقات را

بهرام خان حاکم آنجا دور غارت کنج نزدیک بود

عزیمت کرده و جنگ نشود در جواب نوشتم بواسطه کمی علوفه و کسب آذوقه
در حدود اقامت ممکن نیست و همه جا دور است و بعلاوه
شاهزاده منتظر ورود ایشانم غلامحسین خان حاکم تبت هم آمده بود و هم مهمانی
کرده و خلعت داده روانه نمودم تا قاینات را رابطه کردم
گفت آنچه داده‌اند رسید هست شکرم ولی به بعضی از دوازدهم مضرات
خوراکی بوجستان شش حکایت اضافیه تبعه خارجه و سفر رشت شده‌اند از تبعه
هر کدام اضافه نموده‌اند سکوت تبعه ملل به تبعه فراهم به بعضی از خوارج
قلعه کوهک و جالق و غیره را متصرف شده‌اند تا مدتی نمی‌نهند بیرون
دستها را پیش می‌کشند و در صورت رفتن سکونت اگر روز شامل از آنها
مکرر رفتن از افغانی در سال هست آذوقه نیست و صاحب منصب هم
ندارم هر وقت که خودش ملتزم ندارد در سلطان و نایب الحکومه
سرکرده فرستاده است که ابداً از حرکت قشون اطلاع ندارد هر یک
در یکجا با بلوچها خوش و قوم شده خوی آنها را گرفته‌اند طرف اعتماد نمی‌شوند
تا وقت کاری زده بشود می‌خواستم تفرقه‌ای در اسباب داده در کرده حمله

اطراف

اطراف کار بایم ولی بواسطه دوری مسافت و اشتغالات کارهای
مملکت خراسان که شخص آنجا را کار را که می‌کنند باید همراه چند
صدمه زدن مملکت کارگذار دیگر اشتغال هزار نمی‌نوشتم از این نقاط و سوارات
حضور رود در جای یک سال از این سبب محققه ولی تنگ درب مشهد مانده‌ام
منظور پیش آمده هر روز منتظر فرمان هستم به اقتضای وقت حرکت نمایم
ما به و نفی چه کنند از اتفاقات غریبه که دانسته است که حاجی سعیدالدوله
در ارکان با بنظرف خوش شده است و انه خود دست کرد نقشش
شدت نمود قضا آمد حکم امنیه شده سهمی داده در جواب وعده نمود
هزار از سب رفتار کار کوارت و عوض اسعدالدوله در این راه
فوت شده بود می‌گفت من هم مصمم مهمتر شده در کوچه کردان
فوت کرده خانه منزل کالسکه خود را داده‌ام راحت باشد
خودم سوار شده در کوچه کردان گذشتم تمرد راحت نکند
از عقب کالسکه فرستادم بیارند در عوض دیدم حکیم را دست زنند
آمدم و نیز دیگر از مورث موجبات مطلع بود ولی بعد از

فرش در مرو رحلت کردم و محلها و کارها را وقوف حاصل گشت بیشتر
زنانیکه عموش حاکم بلوچستان بوده است اگر خونبهای از دعای کرمان
و تقاضش بشه ذکر او و در همراه فرستاده است همگی دارم را جرأت کرده
نزدیک نه بنه نزد هم درخصوص مذاکرات استقام دو روزه یعنی
فارغ شود و حکمی در باره هر کس بکند تا تقاضای صاحب شاهزاده واردش و
رو بکند و به حاکم بکند چه مرا لی غرضی دانسته باطنیان نزدیک سایند
با اراده کاغذی مطیعانه بنویسند

امروز پنجشنبه ۱۶ شهر شوال است دستهم ز نو برخاسته تر در دار بیچ
فرستادم از قنوج بطوری که از عقب گندم آورده اند و آنچه زراعت با جو
پیدا کرده به عجله باید کسی خبر آورد به محمد عمر خان را با برادرش
باشه سوار دسته حاضره و چهار پیاده که سه لک الکفنیچ تا صلح
عالی هشته اند در راه دیها رسیده است که با میرو بر گفته اند لیکن
ولی خودرا درجای نهان و ملاحظه کرده است که چه راه پیش
بگیرند دیها است راه را رجعت کرده بیایان میرود که آنها کمک
کردم

کردم می‌خواهد در جای بزرگ کوههای نزدیک قائم شود تا ببینند
در ارچی انگلیس و ما چه خبر خواهد رسید تهدید کنند و رسول خان را
بردم ده سوار از ما برداشته خودش هم همراه آنها آمدم و باقی
هرچه از محمد عمرخان را تعقیب نماید مکه دست ما به والده اولاد است شاه
انگلیس دست ندارد بنشوند نزد حسین خان نخراکانه نوشته اطلاع داده
کرده و نوشته بود فرقیمت زده شده ام خبر خواهم داد ات را ادله هم
خبر نیست جهت مردم کران قصد بنایم در سال پنج خوار گوسفندات
با بلوچها تحقیقت دارد ازشخص بگیرند شتر با سایت دارد و در حکومت
شهید میر الدین شاه خلد آشیان آنچه قلعه بطور محاصره کرده بود کاهی
قلعه کیان زرزیار و سوار که نوزده سال رئیس آنها بوده است
بردن دسته زده و خورد کرده چند نفر از رجاله او نکشتند
از اطراف بلوچها و دهها بودند همه قشون دست بخنقه و غارت نشت بیرک
یورش متفرق شدند از طرفی ستشده و بودند از زور دریای عمال قول
می دید در از طرف حکیف الدوله با یورش محاصره را ترک کرده

رفته بود و باطناً ناخوش است و لیکن ظاهراً با سطوة الممالک ساخته خبری
نرسیده است با وصف این که ملک معموره بلوچستان در دست
دولت خوب می‌شود جواب نوشتم تو صاحب این وظیفه و در قوه‌ام نیستی خودت
بسن کهولت رسیده فرصت باید داد که [illegible] زنده باشد و نان بخورند
از این حصار با کمال راه از این کوه‌ها کوه کوچکی در هر شهر تا که پا
از خود تهمت را رفع کنی و نام دشمنت [illegible] ثم نه متوقف هر که
سفر کنم و در قسم که می‌شود نمی‌خورم که حضرت رسول ص که در رکاب است اگر
آمدی خبر جهانی نخورند دیده با خلعت و افتخار سرکردگی با دولت
نمی‌شود سر بلند گذاشت شاه این حصار را در ملاقات نوکرم و لیکن می‌شود روزی خود
خوش نباید بنظر رو پنهان کردن شاه و قصه به به شاه نکند و از این کار نشسته
متوقف شد با بلوچستان است جواب که [illegible] نوشته بود با مور
انگلیس را به هیچ وجه [illegible] معلوم شده باز ملاقات کرده است و از [illegible]
به این دور رفته نمی‌توانند و علامت جامه است بعد از آن رفته است نگران
گفته است که بنده نوشته‌ام که سردم نگران از زن‌ها به جواب
بنویسم

بنویسم خدا نکرده در سفر بودم
نگران که با این نوکری آورده‌اند پیش است که از آن‌ها بلوچستان آورده‌اند
شاه‌ها را هم سکنت بر هم کرده است از آن‌ها رشته است و با همه چه [illegible]
آمدن کردهای نوکری نگران شاه با رسیده شده است سردارهای بلوچستان [illegible]
هرکس وقتی به بابت جمعی بی‌بخت و تازه کرده‌اند نمود اسم سرداری
نشنید در حقیقت سرداری آن‌ها را حلقه حرامی است لعنت خدا بر [illegible] باری خبر
خانه در چهارشنبه ۱۹ شهر شوال ۲۹ ژانویه ۳۳ با سوار با مامورهای انگلیس [illegible]
صبح کالسکه را چهار اسبه با چند یدک و پیاده سوار و جنازه به بابت [illegible]
سلطان و چند نفر سوار با تفنگ [illegible] رسیدم [illegible] مامورهای انگلیس رسیده
آن‌ها را سوار در کالسکه کرده [illegible] با چهار نفر [illegible] طهران نهاری
خوب در کالسکه را گرفته آورده آن‌جا در صحن [illegible] با چند نفر صاحب منصب
انگلیس و حکیم [illegible] رفقای [illegible] شده رسم تعارف [illegible] آوردم سعدالسلطنه
و سطوة الممالک را معرفی نمودم همه روی صندلی نشسته صحبت‌های متفرقه
از راه و [illegible] و غیره کردیم چایی آوردند صرف شد و سیگاری کشیده رفتند

ازین عدتهای غیبتی که ام وجود میرزا جعفرخان سفارت که سمت وکالت
قونسول بمبئی را داشته از یکطرف چون گفته‌ام بصورت شاه زمن نوشته‌اند
و شاه را مخصوص مهمان محترم میشناسم و میدانند سمت رسمی قسمی نکرده‌ام موافقت
کنسولها روزبروز از طرف گزارشیست در کار و رسومات ملاقات جمع
در میانه از باب تعجیل و سهولت کارها شده است در شانی با هیچ شخص مراجعه
مذاکره و در گفتگوی مطالب خاطر نمیشد تصور رو انیع بود که زیاد متوحش شده‌اند
باطناً با اراده دارد لکن از نظارت انگلیسها از دستور العمل با و داده
تکلف نمودن نه شاه و رسم خود را تشریفات لغات رسم توجهات میدانند نه قبول
ورزیدن همه را و غیره

باری چون قرار داده بودم فردا فرح آباد بروم و بعد از ظهر او را در باب
مطالب گفتگو نمایم فردا یک ساعت بظهر مانده فرح آباد رفتم و در یک ساعت
از ظهر رفته سیاح در فرح آباد بعد از تشریفات معمولی رسید مطلب تمام جواب
گفتم نزد خدیوان با مورد تصدیق نیستم تازه تهران و مکان
وارد شده بودم در سفر متوجه نبودم گردم حاله نگفته مطالب دیگر چیست

دارالحکم

درانجام در اثنای آن گوشم گفت خوزستانی بوح خود سال قبل است
بکمیج در موارد تبعه انگلیس را غارت کرده‌اند و تحقیق ورزیده
مال و دواب برده‌اند آنها باید استرداد شود و از کمپانی و ملکه اسکان آنجا
به بهرمن و علیمحمد خان باشند تا کاغذ داده بودند هر کس هر چه برده
دوره پس بدهد با که در بار بودیم آمدند به سفید قبول نمودیم گفتم در قبضه
مذاکره در حالتها باید مطیع خدای کرم و در ثانی معلوم شد آنها را
با اموال انگلیس را جسته‌اند و در غرب حضرت از آنها حمایت می‌کنند
همچنین برده در جنوبی نزد هم و نظارت گفتم مقصود من هم این است آنها را
تمام داده و مطیع بوده شرارت نمیکنند پس شما بنویسید همه آنها را ترک بنمایند
گفت نمی‌نویسم ولی میدانم ما بنده شما هر کس آمده چون طرف ما است نباشد
از شما هم با آنها شد و تعقیب نشود گفتم اگر مقصود نمیشه بوده از شما چون این اعراض قدر
می‌کردم خود رفته شبه میکردم ولی قصد من است زاری شبه بگیر دیدار نظر
صدمه و خسارت جمعی از رعیت ما گشته نمی زخمی دخول زیادی
نشود اگر آنها تقاضا زده برده شبه مرا نمیشود و گفتم کم از تقصیر

اعظم خان بود که نزدیک به آنها رفته بود و در فتح عمارت شرکت کرده گفت
دوره هم به دیگری گفتم حاضر هستم به شرط اینکه بنده را نیز همراه ببرید گفت چون حکم است خبردار
شد نمی‌روید و در عقب راه داریم خواست به آنها حکم بکنم بروند چون آنها را
بگیرند مقدار زیاد قرار گرفتند که اینکه قشون با حمله کنند و دفع شود و دیگر سؤال و جواب
با آنها کنند تا قشون شما از عقب برود و به دو شما فرد و صد نفر سرباز و پنج نفر سوار لطف بسته
منهم به این قرار راضی شدم زیرا که آنها با هم اطاعت ندارند صبح زود صد نفر
سرباز و پنجاه نفر سوار حاضر کرده به ریاست محمد مهدی خان میر پنجم و یک بلوک روانه
کردم و خودشان در پس از جا در خود تا شب کرده به حضور آنها را صف بسته
و به چه ترتیب روانه بکنیم بعد فرستاده اظهار رضا آن که در روز دیگر شما درس این
درباب محمد عمر خان اظهار کرده متعهد در حلقه جا و چهار دو دست با برادر
دست داده و گفتم که همه جا جاسوس فرستاده ام هنوز خبری نیست شام در اراغ
باشد بلکه گرفته شود و گفت شما صلاح بدانید که میرزا عبدالله خان که از ضمانت است
حق این را دادم هم تمکین ندارند حکومت دولتین ایران ندارد و آن
مراسله به نزد ... بود ... میرزا عبدالله خان را فرستادیم با خود
بودند

بود با کمال خود بعدر شاه و دیگر شورش است از ما رعایت خواست باهم هرکدام
سیفی با دو سوار به هم کجا ... میرزا عبدالله خان به دولت ... با ... و اهل ...
را نیز متعهد در که ده است مقصودی دارد و با دولت را در مسئولیت بگذارد گفتم
ملک است با هر دو را یکی جمعی سوار میرزا عبدالله خان به هم اهل خودش بتواند بار جهت
سوارهای خود را از جلو بفرستند به جانب مگر بدو و اگر حاجت بود رسیده سوار
همراه او شد و راه خشم خود فرد است و تخمیر سوار فرستاد و تخمیر سوارش در پس همراه
میرزا عبدالله خان کرده روانه نمودیم تا امروز که روز است در روز شنبه
بیست و چهارم شهر شعبان چهارم فوریه ۲۲ و کار است همه اخبارات اعظم علی
در قلعه خود بوده در در روکی او و ریک بستیم صاحب منصب انگلیس شده ملا محمد حکمی
کرد بیاد که تحت بند ملا محمد مهدی خان نوشتیم و سوال او در بره در قلعه است
با اطلاع میرزا ... صاحب منصب انگلیس صورت رو داشته دری ... تحقیق
کرده ... از ... محمد عمر خان در قلعه است یا نه و شرط شده است
بهرچه صاحب منصبان انگلیس تصرف در قلعه و غیره بکنند به جانب محمد مهدی خان
بشود

روز جمعه شانزده نفر از ده‌چشمه نفر از اقوام وراد در بهارستان نقد
سوار دیشب از ولیعهد مردم جاور شب از رفقان آورده‌اند از ترس نطق
نخواستند با هیچ حشرات که اعمال شان رزروی نادر است دلم سوخت
بردم زده خوب تکه ه‌ ... و نان و آب هم بسته بردی اسکه‌ان در
بگرز نیز زنجیر زده‌اند دیگر جهد کنان و لیصاحب‌منصبان انگلیس نوشتم که بفهند
که حضرت میرعبدالله خان است بطوری که فی الجمله صدمه نموده بودم میرعبدالله
نوشته محمد عمرخان تمام انگلیس گذشته است حالا ش درس شکوه دارد شان اله
با محمد عمرخان خویش بوده است مسلوم نیست راست نوشته یا حقیقت را از
دور کرده‌ام دیگر تکلیف نمکند قوزرز چهار حصه کرده از هر طرف محمد عمرخان
و چند روز تعقیب خواهیم کرد شما زرگر ده‌ها ... علم و عمل ور در چگونه شود دشمن
باشد و هار شبه چهار نفر دزد در تعقیب بود رفته فاصله قلعه در تهست
درسته ان و یک سیاه عواره بود چهار نفر سوار تا نه خود در اوسط
دستمات نکوه زده در سرقه چون انسکه بار در ستر شود بر خیزیم با ایراع
بکریم انسیلار ا باید ببرم شیب و دزدگی را تنها نه کشتنی نام محمد جهدیان
دهد صاحب‌جون

و صاحب‌منصبان که رفقان رفته بودند از بینند گفتند شاید در کرده‌اند میگویند
مال محمد عمرخان است که تبعه انگلیس است دیدم تحقیق آنها درست است
با وجود اینکه قرار بود دو شقه شد باز هم بیاید تنها تنها اسپ قشون انگلیس
ورود مرا آورده بودند ملازمات شاهان حساب در موقعی هم چهار روز تحفه زر
گشته‌اند میگویند اینجا آنها تکلیف آنها شده‌اند باز هم رفتم میگویم این خون در عوض
خونی که رسوا کنند باید محرب شود میگویند از عهده شان آید آنها بیچاره دل
و غارت نیست و در این جا حکم کرده بودم زودتر رسول شاهان راهنمای در آن
در صورتیکه آنها راه و دعوی بستند تکلیف ... بود منهم حوران بسیار هم
قاتل را در حق کشتند با خونبها میگرفته شانزده رشته خود تهیه کرده گرفتند تمام کار رفت
این پنجشنبه تا فرسنگ است

روز دوشنبه هشتم ذی‌القعده

۱۷ فوریه / ۵ فوران کوه و شد درس بار دیگر خود طرف تنب عزیمت نمود
باهم قرار داد باید بروم شب تا پنجشنبه صد نفر ... و چهل نفر سوار را با خاکم در
هر جا کمک لازم شد به نهند بصاحبت فرج الله خان سرهنگ دخوا ...

فوج چند روز است فرستاده‌ام هنوز خبر درست ندارم نورب خان را
با شاهجهان و لیرش با آنها را جمع آوری نموده غارت شده (از بالا)
از آنها هم خبری نیست

(روز سه‌شنبه شانزدهم ذیقعده)

از لمس حرکت نموده یک روز در بین راه توقف کردیم جای چند درخت
خوب بود فی همراه آب نداشتیم با وجود این گذشت چون طعم و بوی آب را
چشیده بودم یک ... شدم امشب غذا بخورم قدری گوشت کباب کرده
با قرص نانی به ذخیره کرده بودم شام نموده خوابیدیم چادر را هم
نگذاشتیم با وجود اینکه در یک جا در توقف نمودیم باران زیاد آمد باز دارد
تر شدیم شب هوا خیلی گرم بود فردا وارد سبی شدیم از زوار ...
انگلیسی توپ انداخته شده در بازار جلو ... استقبال فرستاده
در سبی از چند جواب کاغذ فی آمده از آنها نوکری و اطاعت
کرده بودند بطوریکه نوشته بودند فتح الله خان ... تیمور الملک
حرکت نموده بود ... فرستاده که نذر رسانیده بود ...

دیوا

دیده چخنید با بدی کوه خود را کشیده و بعضی هم چخنید هوائی خالی کرده
بوده است فرستاده‌ام کاغذ گفته بودند با بزرگ خبر رسیده اسم ... چخنید هم
بیابی رسیده کاغذ را گرفته بعد از اطلاع از مضمون از ... خود کرده ...
فتح الله خان اطاعت کرده بود باری مجدداً باز نوشتم خودش بیاید
جدا ... از آن حاکمه ... هم ... و گاو ...
نمایات شاهجهان آورده با انگلیسیها تسلیم کردیم حلیم خان را هم ...
وارد آورده‌اند حرکت از سبی

(روز پنجشنبه هیجدهم ذیقعده)

۲۷ ژوئیه / ۵ امرداد — از سبی حرکت بطرف ... نمودیم ... چادر در کنار راه
بود ... نزدیک سبی ... نزدیک ... بزرگ تا رسیده در ... آب ...
بزرگ منزل نمودیم امشب هم چادر نزدیم اسباب ... بود
... چادری زده بودند دیدیم هر کس بخواهد ... خود جا ...
جمع کردن آنها ... جمع در جای حرکت ... بزرگ
وقت ... در ورود ... حاضر باشند ... خودم را

خوراک ندادند هاشب گرسنه خوابیدیم صبح چون خوردیم نان بیهوش شدیم هوا خیلی
خنک بود و سخت بود هم منتظر بودیم خود هم در سه روز تب خفیف آمد که نه
خوردم رفع شد قبل از عزیمت دزدک قادربخش هم دو یکی از بستگان خود
از جور و ظلم را انشا کرده نزد کمیز آمده عبدالرسول خان ضابط تیپ رد
نزد او فرستادم کاغذی نوشته نصیحت کردم که دست مردم ببندید عبدالرسول خان
در رفت خبر به عبد رسید و نخود مصمم شدم با توپ و قشون بروم سطوة الممالک
نگذاشت که با این فرصت مشود و نروم خودش را لبه دار و طلب شد
با مکتوب و چند نفر را باز روانه شد در دور از ذوی نفر ستند اوکه رفت
باز خبر که منتظر بودم رسید چون خیال تنبیه را در کوهک هم در نظر بود حرکت
عزیمت دزدک نمودم و سطوة الممالک نوشتم که تعارض قادربخش نکرده قرار داد که
دست نگیریم زیرا که قدری زراعت شده آذوقه لازم است و چند
ماه باید بردار تدارک آنها را ببینند قادربخش بعد از وصول اینها ناله
و هنوز نزد سطوة الممالک هم نیامده بود خودش را به آنها اظهار اطاعت
و حاضر کردن مال بار بردار و آذوقه کرده بود و مردم اوراد دزدک
ایلغار

استقبال آمد و هر نوع اظهار نوکری و عقیدت کرد و آنچه نصیحت بود با او کردم
چون این اوضاع مرحوم جستان بعد از شهادت شاه شهید سعید طاب ثراه
رایج شده بود تصور می‌کردند که دیگر پای هیچ حکومت آنجا نخواهد رسید در شته
دولت بهم پیچیده گفتم با این اشقیا رحمه مرد به مملکت پادشاه رحمت اردن
شاه و حاکم معزول شود ولی دولت نه معزول شود و نه میمیرد همیشه زنده
و باقی است عاقبت خوار و شرمه مطیع و باغی سیه رو و عمل بی آرد با به درد زرع
و دور رعیتی که امسال از قلعه گذاشته و جهار لک تا تریاد دولت برد
نمتوان که در آن متمرد می‌شد به شهر عقبات روزی با بدی را گرفته با جنگل
جای رود و اثر در آوردند با به عقبی را از دست نداد و در راحت و آسوده
در ملک و حیات و دولت عمر را گذرانیدند خلاصه مرا در نزد خود حاضر نمیکند
ولی با به قدرت با هر کس با غرض و غرور رفتار نکنم نکرده اظهار خدمت
و صداقت کرده به هر نوعی قبول وداد و مصدر خلاف هرگز نشود
بعد عبدالرسول خان حاکم تیپ را در کوهک فرستاده به جای عبدالمحمد خان
نشسته و در ولایت با تیراول نزد خود بزرگ ترک کرد نمودم شد

از طرف خود که لقب او فرستاده بود او نیز آمد ولی بر باز آمدن باز روز قبل
رده هزاره بود لیکن باز از بار دیگر نزدیک شده است بنای جهانی گذاشته
بود او نیز روز دیگر آمد نصیحت کردم آنهم اظهار اطاعت نمود شاه ورس
مرا بسی خوب دعوت کرده بود در انجمن صحبت او را بمیان آوردیم حرف
قبل از این مجلس نوشته مسوده کرده بودم که از قبل او نوشته شود و اقرار
تبعیت دولت و اظهار اطاعت و التفات کرده و دو جای از سلیمان خان استقلال بود
و هر ماه به ماه آنهم محض وقایه ملکیت و اثبات حقوق دولتی مقصود این بود
شاه را زنشات شاه ورس و هم در این نوشته رد جهانگیر شاه ورس تبعیت
شده از او نفی این نوشته را با کرده بود در انجمن من گفت این شخص در تبعه حیالی
انگلیس هم ملک دارد چگونه اسف نام او تبعه ایران است این مسئله
سکنات را جواب دادم این شخص نمیتواند تبعه دولت انگلیس شود و اگر تبعه
انگلیس است نمیتواند صاحب قلعه بوده در خاک ایران ملکی نگاه داشته مگر دولت ایران او را
سلک دولت راه نداده باز راضی رود با اینکه شخص را تبعه خارجه
آورده در مملکت جائی ساخته به تنفیذ و اگر تبعه ایران است باید
ارض

به نوع اطاعت دولت متبوعه خود داشته باشد گفت نه حرفی ندارم
در اینکه شاه ورس با دیگران که در خاک ایران است باید ترک راهزنی رفتار را
نموده تابع ادب و رسوم مملکت شود قطع مناقشه بطور خوش و موافقت کردیم
جواب صحیح شنیدنست در انجمن قرار دادیم صحیح از خود خوانین ایران
کرده تقریرات او را صحیح نموده نویسنده خود را بعضی نامه حرکت از اردو

روز چهارشنبه غره ذیحجه

۳ مارت / ۱۹ فوریه — بعد از ورود و علاقه رسولخان بکوچک و نصایح مشفقانه از دولت علیه محمدخان
در اظهار تشویق و ترس کردن جهانگیر خان هم با چند نفر سوار از طرف
شاه ورس و چند نفر سوار از طرف محمد آقا رفته بودند از محمد عمرخان
خبر صحیح یافتند ما از خاک ایران بیرون رفته باید بکوچک وارد شده
ایم باز اطمینان داده بود بعد از چهار پنج روز با علیه محمدخان
برگشته بزرگ آمدند و شاه ورس نیز دیگر آمد اظهار اطاعت و نوکری
نمود یک پاره نصایح از هر قبیل کردم در شان اشرار که قسم در قرار تبعیت
دولت علیه و نوکری و حضور در هر وقت حاضر شده نموده مهر کرده تسلیم

خستگی در دادیم رخصت کردم و در ضمن اشراری که از خوانین بلوچستان در درب
رفتاری دعوی بیگرفتم همه را هم درج نمودم در راپورت اشرار اسلحه‌شان در سرحد
رسید به دولت [illegible] به تبعیت دو خوانین بود بعد از چند روز از آنجا حرکت

روز جمعه دوم ذیحجه

از آنجا حرکت کرده به طرف خاش که در ملک بلوچستان در سرحد واقع است
عزیمت نمودیم شش فرسخ مسافت راه در راه با صعوبت [illegible] [illegible] به
رفت که در سرحد به هم [illegible] نقشه تمام کرده از آن و مزارع [illegible]
تا انگلیسها [illegible] اند وقتی که در بلوچستان است [illegible] خوبی
و نعمت [illegible]. در این سر وقت آنجا را ضبط کرده‌اند به جوار خاش [illegible]
در راه همراه [illegible] و [illegible] متابع و کمال [illegible] شباهت دارد
جای بزرگ مزارع خوب با آب و مزارع زیاد جهت [illegible] برای
خرابی [illegible] است [illegible] انگلیسها [illegible] در بزرگ [illegible]
عدم کفایت و سواد و وارد شدن سطوة الملک را که رئیس‌شان آذربایجانی است
در زمان [illegible] حکومت بلوچستان [illegible] نموده
حکومت

حکومت آنجا را به مرتضی قلی‌خان حشمت الملک می‌داده‌اند از ترتیب سطوة الملک
خیلی دلتنگ است باطناً [illegible] به کرمان رفته است و هم [illegible] گذاشته بود
هر چه گفتیم به حکومت تهران را راپورت بدهیم [illegible] باید [illegible] کجا [illegible]
بخوری [illegible] پرده [illegible] گفتار [illegible] کرده [illegible] اینها
همراه [illegible] حساب خود را روشن [illegible] بعد [illegible] روز بعد
باقی را [illegible] کرده است [illegible] نمی‌دانیم در خاش [illegible]
[illegible] همراه [illegible] کرده [illegible] بیاوردم
حساب خود را روشن [illegible] سواره [illegible] نوشتجات [illegible]
رد و بدل کردیم [illegible] حشمت الملک [illegible]
[illegible] کردم [illegible] بزرگ
چهارشنبه [illegible] خاش [illegible]
نوشتم در خاش [illegible]
ایران [illegible]
از خاک انگلیس آورده است [illegible]

میکرد در یک حجره درگرفش کوشنند و غیره با طایفه تمربی جنگ
واقع شده بود برادر زاده میرزا خان را تازه کشته آنها هم برادر
زاده حسین را کشته اند آنجا رسیدیم در یک رقعه دیوانی حاش چادر زده
چادرها را کم کرده بودند دیر آمدند امشب برای بلند آن کردی
روزهای رانکیف در بهشت حرم یکدفعه شهر دور دیدم اینهم در بهشت یکی حجت
در طهران دعا کردم شب تمام چادرها را خود باشید و تخت خواب را
دیر کرده بودم زیرش سعدالسلطنه سردار بوده است همه در چادرش
سعدالسلطنه قلیان کشیدن بودند به چادرش میخواهم رفتن میآمد آتش را گرفته
میز جمعی دو دستی چادر را بلند گرفته جمعی جمع نمودن آتش مشغول شدند دوران
پس سعدالسلطنه آمده بوده است به بلند به در چادر فحش داد و صدای
بر آتشنده همه را صدا کرده بود مرا از خواب رحمت از روی تخت برداشته آورده
خدا رحم کرده بود دیگر چادر طرف شبها بود خاک نمکند است کسی را شخصی باز
نه به طرقی بود سخت مردار است کرده بسیار رخ آورده فی لحظه بود
رود مرا از آنجا خود باشید خود لحاف را در دم کشیده بار ریلان شخص قندان
و چند

چیدند کمتر از این تخت کمری های تخت ایستاده هر وقت که به بخورت
تخت را بلند نمود آنها گرفته نگاه داشتند تا صبح نه چشم را بستم
بازهم نه بدرد خلق بود همیشه زیر لحاف پنهان کرده خفه شدم
نه ملکی بود بیرون از آن دو شب را بیابان گشتند صبح کردیم تا صبح درآمده قوری
زده آنجا رفته آب پوشیده نماز خوانده کمالات در آن حال تمام
جایی درست گرفته سراغ گرفتم در یک غرشنج نیمی درویش که بود و کشیده
کرده خاک مزار و بعد سوار شده رفتیم آنجا تا از عقب همه کوچ کرد
سایه آنجا و کنده نزدیک شدیم بلکه نهار را خوردیم در آنجا برگردیم
دو باره برگشت بازآمدم فرستاد آنجا نهار را بیاورند و همه شوکت الملک
دو بار باز هم خود رخصت شد روزانه هم بود آنجا چادر زده جانمی هم
حاضر بود نهار خوب پخته نهار و جایی صرف و در چادر سلطنتی شدیم
تا عصر آنجا و چادر و غیره آمدند جلو زنی قدره هم که از این عدالت
خیلی بود فی باب نعمت رنگ صحبت داشتم باری دو شب هم
آنجا بتونه کرده روز نهم و نهم و تحمه بود آنجا تکلیف کار بوعده

و مسمطات و ختم امور و غیره فصل با کوبونش درس بود عید را

در رشت گرفتیم قورخانچی آتشبازی درست کرده بود آورده بودند تماشای شب

آتشبازی کردند توپ در بازار در خانش گذاشتیم آنرا دو دفعه هم [illegible]

شاورس اگر دیر بیاید در بحریم چگونه خواهد شد امید فقط لطف خدای

جهان است که تفضلش همه جا همراه است نوروز تعطیل در راه رسیده برادران زار

آورده و با چند نفر ارمنی آورده بودند [illegible] ترتیبم بیایم لله الحمد هم قران

فرستادم در کمال آرامی آمد بزرگ از [illegible] و دزد بهاری است [illegible]

[illegible] به سوی [illegible] منظوم [illegible] انگلیسیها نکردند تا [illegible] آنها هم

تماشا می بریم امروز دهم ذیحجه است

قبانی را هم رها کردیم دو عید است [illegible] دور و عوض حاجی ابراهیم

[illegible] حرکت [illegible] آنها [illegible] دو دفعه [illegible] تمام است شب [illegible]

کتاب [illegible] حرف [illegible] گذاشتیم [illegible] از [illegible] انگلیسی

[illegible] و آورده و غیره تعارف فرستاده بودند [illegible] عوض [illegible] دادم

[illegible] است [illegible] هم [illegible] عوض [illegible] دادند

علف

علف خشک [illegible] در رشت سکونت [illegible] آورده بودند

[illegible] روغن هم [illegible] تمام شد به هر طرف فرستادم [illegible]

کرده [illegible] گوشت [illegible] است [illegible] اندازه است

[illegible] کردیم [illegible] نیست [illegible] افسوس [illegible]

[illegible] است انگلیسیها که زحمت می کشند [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] کشته [illegible] بلد شده [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] زحمات [illegible]

[illegible] انگلیسیها را [illegible] قشون [illegible]

[illegible] ترتیبات [illegible] موجب آنها [illegible]

حاکم [illegible] حقوق دیوان [illegible]

[illegible] همه را [illegible] است

[illegible] می کنم [illegible] تعقیب [illegible]

[illegible] می کنم [illegible] شده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] است [illegible] دانند [illegible] کشند

چه باشد [illegible] داشته بدهد یا [illegible] خواست [illegible]

باری چه کار داشتید با مستر انگلیسی کردم و چگونه آنها را در باره نقد
صرف نمودم پیشتر به خدمات رجال کشتی هم به دور داده است
کشیده از مهمانخانه بود بعد از نهار بخود و نیم شب صبح بالا رفت
رفت نمود چادرهای معسکر که داشتیم پاره کرده و خود با ما گرفت
افتادم از زور روی انگلیسیها برای اسب و آدمهای ما نخود و قدری آرد
و غیره آن شب گرفتند شاه ورس از ما گذشته آمده بار ملاقات معسکر
شد مکالمه دوستانه نموده یک ساعت بغروب مانده

روز دوشنبه ۱۳ ذیحجه

سه ساعت از کنار آنجا حرکت کرده پنج ساعت از شب گذشته رسیده
بنزدیک قلعه خاش در دامنه کوه موسوم به چشمه نظر به راه در داشتیم از آنجا
تا قلعه خاش یک فرسخ و نیم است همه اهل راه سردار بودند اگر چه شب بود
باز بواسطه اسکله دو روز زودتر از مراجعت ما خبر یافتند تو
زیاد خسته معسکر شدیم به عمارت از بار چه گوشت آورده بود خورده
خوابیدم و صبح خسته سردار رسید تازه خوابیده بودم دوباره خوابیدم

بعد از

بعد از یک ساعت به سردار شدم صندلی طلب کرده از همه چیز خود را
سعد السلطنه را حفظ نمود هر کدام را زبانی بپول و ورود و وعده
داده اند رفت خلق از ضیع از این حالت تنگ بود بعد از یک ساعت
با قاضی احمد سادات خود آمده و وارد شده به مهمانی آمدن از رب
قاضی صاحب نزدیک آمده اظهار نمود به آنجا چند عرض در عوض قبیح
به در کشیدن از خاک مرحقهای انگلیس شده کمده و اهالی عمارت که
قدری صحبت کرده رفت با خود شاه ورس آمده بعد از صحبتهای سایب
مقام مسئله خود بها و غارت را به با ما از چند گرفت طرح
نموده به ما تنخواه خرج کرده زحمت کشیده اینجا آمدیم با ما اعلام
ختم مانم گفتم شما باید مطالبه غارت و خون بها نباشد با نظم اگر
مقصود بهای غارت گرفتن بود نمی بایست تکلیف نباشد نه
تنخواه قول واطمینان داده سابق هم بایست اگر وقت داشتیم
سرباز و سوار لشکر نقد نموده باید با نگیرند در صدد بگیرند شکرانه
و مقصود شما نظر است چهار نفر به دربار نه گشته شده نفر زخم دار

کشت بعضی گوسفند و گاو آورده‌اند با آدمهای تو تسلیم کرده‌اند تا بلد حطه
بقیه اغنام گوسفند و گاو بچه قدری خرج (ازکجا) بیکی کنان دست نشد
باقی را با اینها با دعوا نمود زیرا که شکوه‌ها نمی‌نمان هر بیشه وزدی
نزوم باری جمع صحبتهای سلطول تو قرار دادم که مطلب تو و ... شد
ولی کاری نرسید قاضی را هر صاحب صحبت و کلاه و تنهایی زیادی کرده انداخت
سهو اورا به رد ادعای کردند آخر الامر قطع نمودم و نصف آورد
در عوض ده سال فقط به بازی کار آنها را هم مطرح کرده
هر چه کار جدید و کانه جدید عنوان کرده مدعی شده به هر جوری
برد ختم کرده

روز چهارشنبه ۱۵ ذیحجه

از شاورس دیا رفع عذر حافظی کرده عزیمت کمان نمودیم منزل
اول حسینه و نور محمد خان و مراد خان آمده هر کدام مواجب چند
نفر سوار باجره مواجب قرار داده اسم در کرده مرخص نمودیم
مرزنجان هم در زمان مرخص دروانه دزک کردید از این منزل الی ...

در بعضی

در بعضی جاها علف روی شترهم بود از خاش بمپور کلاً یه هفت فرسخ
و از آنجا آمدیم بجاری هفت فرسخ و از آنجا بتجری اتفاقاً نمود قلعه
ده فرسخ زنگیان ۶ فرسخ برج محمد خان پنج فرسخ رکیمان آمده چهار فرسخ
هم هفت فرسخ درهم باز در خانه ... نزول کردیم قلعات
واقع بر حد ایران

محال دزک

دزک — کاه‌ز داود — هیت — نخشان — شقتون — رجی
کروی — ذهلک — فروکنت — زنگیان — کلک ری — محرم
رسلع — هاکان — نهت — کلپرکان — رسنبک — کوهک
بم‌پشت — تنهوک — میرآباد

محال سب و سوران

سب — سوران — گشت — کیو — شروان — بلوچ قلعه حاجی
قلعه سرخ — قلعه ... — کان کرشاه — قلعه کاهد — کردی — کهک
قلعه کهن صاحب — قلعه بمب — قلعه نصری — قلعه مراد — قلعه ...

قلعه دره‌ای — قلعه نبیت — کرگک — مرکرکر — دهان — کنت
سوتیان — زیارت — عیدوج — قلعه بزان — قلعه سوله‌دان
کوشان — دهک — قلعه لکزان — قلعه علی‌محمد — قلعه کمس

محال جالق

نشرز — روشاپ — رکوه — کوهکتز — دشک — کوهو
نسمت — قلعه خیکیان — نظرآباد — قیصرآباد — روردآب — چکرد
ساشیگان — کله‌کان — بهره — آزاد

محال سرحد

خاش — ناله‌قلعه — لادیز

محال سرباز

راسک — سیمند — کنذر — تب — دفکور — پارود — فرودآباد
رونک — هزارک — دفان — کرکک — لدرپر — ثپی — قران
راشار — نک — سوزه

محال قصرقند

قصرقند — هت — بوک — کهه میان

نیب‌بند — سکوتان — سرپیچ — بنوج

محال ماهو

مرنازار — تلنک — ندیا — ماهرکلات — رودخانه — تمب
نکور — سنت

این روزنامه را بطور اختصار نوشتم صورت مالیها مفصلاً ضبط دفتر وزارت جلیله خارجه
تقدیم شد نتیجه این سفر [illegible] چیز شد اول اینکه بعد از رحلت شاه شهید سعید [illegible] بود که
هر قره و تغییر حکومتها بطوریکه [illegible] بلوچستان کسی نزد [illegible] خوانین و
[illegible] تصور و اعتقاد [illegible] بودند دولت از بلوچستان صرف نظر [illegible]
[illegible] گذاشته بعضی [illegible] انگلیسها [illegible] بکلی از این تصورات [illegible]
بکلی حاصل گرفته و همه آرام گرفت
دوم اینکه انگلیسها موافق [illegible] وزارت خارجه تقدیم شده قرب [illegible] از ایران
[illegible] از [illegible] گرفته [illegible] از دولت [illegible] یا از بلوچها [illegible]
این مسئله بکلی [illegible] و در واقع ختم شده قبض و [illegible] گردید
[illegible] وضع [illegible] دولت علیه [illegible] از بلوچ
مملکت [illegible] و [illegible] عمده [illegible] دولت [illegible]
۲۰ [illegible] توجهات [illegible] تمام شد [illegible] ذی‌حجه الحرام ۱۳۱۴